

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

قرائن بر سببیت «باء» در دلیل سوم

عرض کردیم که آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»، هم در خود آیه قرینه وجود دارد و هم روایاتی که در ذیل آیه وارد شده دلالت میکند که «باء» در «بالباطل» سببیت است. مثلاً روایتی در تفسیر قمی، جلد اول، صفحه 136 میفرماید «وقوله يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل يعني الربا»، که «باطل» را به «ربا» که یکی از اسباب است معنا کرده است. یعنی همانطور که خود بیع، برای به دست آوردن مال عنوان سببیت دارد، ربا هم سببیت دارد. پس طبق این روایت، باطل به ربا تفسیر شده است (این تفسیر علی ابن ابراهیم قمی است که برمیگردد به مبنای معروفی که آیا توثیقات عامه اعتبار دارد یا اعتبار ندارد؟).

يك روایت صحیحهای را جلسه گذشته نقل کردیم، از جلد هفدهم وسائل الشیعه، صفحه 166، باب 35، باب تحریم کسب القمار حتى الكعاب والجوز والبيض □ «عن محمد بن علی عن ابی عبد الله(عليه السلام) فی قول الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل؟ قال: نهى عن القمار» یعنی باطل را به قمار معنا کردند.

یکی دو تا روایت دیگر هم هست. اگر کسی بگوید چه اشکالی دارد که هم «باء» سببیت بگیریم و هم «باء» مقابله بگیریم؟ اشکالش این است که استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد است، اصولیین قدیم استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را محال می دانستند، اما الآن کثیری از اصولیین، طبق تعریفی که برای حقیقت استعمال دارند، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را محال نمی دانند.

لکن اشکالی که وجود دارد این است که برای استعمال یک لفظ در بیش از معنای واحد نیاز به قرینه است، و خود مستثنی در این آیه، قرینه بر سببیت «باء» است، چون تجارت خودش یکی از اسباب است. و قرینه خارجی نیز همین روایاتی است که در ذیل آیه شریفه وارد شده، اما قرینه بر اینکه این «باء» مقابله باشد نداریم. اگر کسی بگوید که بین سببیت و مقابله قدر جامع وجود دارد که این «باء» در آن معنای قدر جامع استعمال شده، آن وقت نتیجه این می شود که «باء» در يك معنا استعمال شده باشد. لکن اشکال این است که بین باء سببیت و باء مقابله قدر جامع نداریم. تا اینجا برای حرمت بیع هیاکل عبادت، سه دلیل را بررسی کردیم؛ «اجماع»، «روایت تحف العقول» و آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ».

دلیل چهارم بر حرمت بیع هیاکل عبادت

دلیل چهارم؛ آیه شریفه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» است. شاهد این است که در این آیه، انصاب را از مصادیق رجز قرار داده و انصاب همین اصنام – بتها – است. چرا به بتها می‌گویند انصاب؟ چون بت را در جایی نصب می‌کردند و در مقابلش عبادت می‌کردند.

پس آیه درباره انصاب و صنم می‌گوید رجز است و از رجز باید اجتناب شود. یا در آیه شریفه «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ» ، که يك وقت بحث مفصلی داشتیم که «رجز» همان «رجس» است، «سین» با «ز» قریب است، و در روایت دارد «فاهجر الاصنام» ؛ از اصنام دوری کنید.

یا در کتاب الدر المنثور این روایت را از جابر نقل می‌کند که: «قال سمعت رسول الله (ص) والرجز فاهجر أى هی الاوثان» مراد از رجز، اوثان است. بیان استدلال این است که در این آیات می‌گوید انصاب رجز است و از رجز اجتناب کنید، یا در «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ» ، رجز را به معنای اوثان و اصنام گرفته، و امر به هجر کرده. امر به هجر يك امر مطلق است، یعنی باید از جمیع ما مرتبط بالاصنام – مثل بیع و استفاده از آن – اجتناب کرد.

نقد دلیل چهارم

این آیات را قبلاً در بحث بیع اعیان نجسه هم مورد استدلال قرار دادیم و مناقشاتش را گفتیم. یکی از نکاتی که آنجا مشهور است و فقهاء بیان کردند این بود که «اجتناب كل شیء بحسبه»، اجتناب از خمر به این است که انسان از شرب او اجتناب کند، وقتی آیه می‌گوید «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ»، باید از هر چیزی به تناسب او اجتناب کند؛ از خمر نسبت به شرب آن، و از اوثان و انصاب نسبت به عبادت آنها. در آنجا نکاتی را از قید «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»، که آیا خبر بعد الخبر است یا قید برای رجز است استفاده کردیم و نکاتی در این آیه شریفه بود که بیان کردیم و تکرار نمی‌کنیم، فراجع.

پس با اینکه آیه تصریح دارد که اصنام، رجز است، ولی ما از آن استفاده نمی‌کنیم که خرید و فروش اصنام حرام است. مدعای ما این است که بگوئیم اولاً بیع بت و صلیب حرام است به حرمت تکلیفی – یعنی اگر کسی این را معامله کرد کار حرامی انجام داده و از عدالت ساقط می‌شود و موجب فسقش می‌شود – ثانیاً معامله‌اش هم باطل است. این ادعایی است که آیه شریفه این ادعا را اثبات نمی‌کند.

دلیل پنجم بر حرمت بیع هیاکل عبادت

دلیل پنجم؛ روایت نبوی مشهور است که شیخ (ره) در ابتدای مکاسب نقل کردند: «ان الله اذا حرم شیئاً حرّم ثمنه»، خداوند عبادت اصنام را حرام کرده پس معامله روی اصنام را هم حرام کرده است. در این روایت دو «حرّم» داریم، نمی‌توانیم یکی را تکلیفی بگیریم و دیگری را وضعی بگیریم، بلکه هر دو تکلیفی است. خدا عبادت اصنام را حرام کرده معامله آنها را هم حرام کرده، اگر کسی خرید و فروش اصنام داشته باشد این معامله هم حرام است، آنگاه به ملازمه از آن بطلان را استفاده می‌کنیم.

نقد دلیل پنجم

منتهی این نبوی ولو مشهور است اما در کتب خود ما نیامده، بلکه از طریق عامه نقل شده است. نکته‌ای که وجود دارد این است که در بعضی از این کتب حدیثی دارد که «ان الله اذا حرّمَ أكل شيء حرم ثمنه»، که اگر چنین چیزی باشد دیگر نمی‌توانیم در ما نحن فیه استفاده کنیم. چون در باب اوّثان حرمت اکل وجود ندارد، و يك بحث مفصلی کردیم که اگر ندانیم در روایتی کلمه اکل آمده یا نیامده؟ آیا بگوئیم نیامده، اصالت عدم نقیصه را جاری کنیم و بگوئیم روایت از اول «ان الله اذا حرّم شيئاً حرم ثمنه» است و چیزی از روایت کم نشده، یا بگوئیم اکل هست و زیاد نیست، یعنی اصالت عدم زیاده را جاری کنیم. اینکه آیا این دو اصل، اصالت دارد یا ندارد و کدام را باید جاری کرد؟ باید به مباحث گذشته مراجعه کرد.

دلیل ششم بر حرمت بیع هیاکل عبادت

این دلیل ششم، دلیلی است که برخی از بزرگان همچون مرحوم آقای خوئی (ره) فرموده اند «هو الوجه الوجه»، بهترین دلیل بر مدعا همین دلیل ششم است. روایاتی داریم که از اینکه کسی چوب را به دیگری بفروشد که دیگری با این چوب بت یا صلیب درست کند، نهی کرده است. بیان استدلال این است اگر بیع چوب بخاطر اینکه دیگری برود با آن صلیب یا صنم درست کند حرام باشد، پس بیع خود صلیب و صنم به طریق اولی حرام است.

این روایات - که الآن بعضی از آنها را می‌خوانیم - مضمونش همین است، اما استفاده اولویت برای ما نحن فیه به چه نحو است؟ روایتی در جلد هفده وسائل الشیعه، ابواب ما یکتسب به، باب چهل و یکم، حدیث اول، صحیح عمر بن ازینه است؛ «قال کتب الي ابي عبد الله (عليه السلام) أسأله عن رجل له خشب فباعه ممن يتخذ به ربطاً»، می‌گوید به امام (علیه السلام) نوشتم که کسی چوب دارد و چوبش را به آدمی می‌فروشد که ربط درست می‌کند - ربط یکی از سازهای موسیقی است - «فقال لا بأس به» امام فرمود این اشکال ندارد. دوباره نوشتم «و عن رجل له خشب فباعه ممن يتخذه صلباناً» اگر کسی چوبی دارد می‌فروشد به کسی که آن را صلیب درست می‌کند «قال لا» فرمود خیر، جایز نیست. که شاهد ما در قسمت دوم روایت است.

علت تفصیل امام (ع) بین آلات لهو و صنم

لکن مشکلی که این روایت دارد این است که می‌گویند چرا با اینکه در تمام موارد دیگر بین آلات لهو و اصنام اتحاد در حکم وجود دارد، چرا در روایت می‌فرماید که اگر بخواهد با چوب، آلات لهو درست کند اشکال ندارد اما اگر بخواهد صنم درست کند اشکال دارد؟ ملاک در این تفصیلی که امام (علیه السلام) داده چیست؟

مرحوم مجلسی (ره) کتابی دارد به نام «مرآة العقول» که در شرح احادیث بیانات بسیار خوبی دارد، در آنجا ایشان گفته اند که احتمال دارد در فرض اول در معامله ذکر نشود، یعنی این چوب را می‌فروشد و در معامله هم شرط نمی‌کند که تو می‌خواهی ربط درست کنی، اما در فرض دوم «فباعه ممن يتخذ صلباناً»، در معامله ذکر می‌کند. بگوئیم در اولی ذکر نشود و در دومی ذکر شود. این احتمال بعید است و قرینه‌ای بر آن نداریم. معمولاً این روایات مکاتبه‌ای چون مکاتبه بوده، به دست دیگران می‌افتاده، لذا در آن تقیه وجود داشته است. یکی از کارهای رایج سلاطین جور در زمان ائمه (ع) مسئله موسیقی و ربط و مضمار و اینها بوده، بگوئیم قسمت اول روایت محمول علی التقیه، اما قسمت دوم روایت دلالت بر تقیه ندارد و حکم واقعی است.

فرمایش محقق خوئی(ره) پیرامون دلیل ششم

مرحوم آقای خوئی(ره) در مصباح الفقهیه می‌فرمایند «هذا هو الوجه الوجیه و يؤيده قيام السيرة القطعية المتصلة الى زمان المعصوم على حرمة بيع هياكل العبادة» می‌فرمایند این روایت بهترین دلیل برای ما نحن فیه است، چون اجماع که مخدوش است، روایت تحف العقول هم طبق نظر ایشان سند ندارد، آیات و روایاتی که تا حالا خواندیم نیز همینطور.

فقط همین روایت را می‌فرماید دلیل بسیار خوبی است. مؤید آن هم سیره قطعیّه متصله به زمان معصوم(علیه السلام) است. مؤید دومی هم ایشان ذکر می‌کنند و می‌فرمایند «ويؤيده وجوب اتلافها هدماً لمادة الفساد، كما اتلف النبي(صلى الله عليه و آله) و علي(عليه السلام) اصنام مکه» مؤید دیگرش این است که اتلاف اینها واجب است، برای اینکه انسان باید ماده فساد را از بین ببرد. امروز این را انسان می‌خرد و يك گوشه‌ای هم نگه می‌دارد، ممکن است پنجاه سال دیگر هم کسی به اعتقاد اینکه این در نزد پیشینیان مقدس بوده بیاید دو مرتبه پرستش او را شروع کند. از باب قطع ماده فساد، باید آن را اتلاف کند. می‌فرماید پیامبر(ص) و امیر المؤمنین(ع) در فتح مکه اصنام را از بین بردند، «فانه لو جاز بيعها لما جاز اتلافها»، اگر واقعاً بیعش جایز بود اینها مال مردم بوده، ملك مردم بوده، و نباید اینها را اتلاف می‌کردند.

پس مرحوم آقای خوئی(ره) به این روایت به ضمیمه سیره و به ضمیمه وجوب اتلاف استدلال می‌کنند. مسئله وجوب اتلاف را نمی‌توانیم به کلام و عمل پیامبر(ص) و امیر المؤمنین(ع) مستند کنیم، برای اینکه آن زمان بالفعل آنها را می‌پرستیدند، لذا پیامبر(ص) آنها را از بین برد.

اما آیا ما میتوانیم از عمل پیامبر(ص) استفاده کنیم هر چیزی که يك زمانی بُت بوده، اما الآن صد سال است که مردم به عنوان بُت از آن استفاده نمی‌کنند، اتلافش واجب است؟ نمی‌توانیم چنین استفاده کنیم. عمل مثل لفظ نیست که اطلاق داشته باشد، عمل قدر متیقن دارد و قدر متیقنش این است که اگر در زمانی دیدیم انسانی سنگی را عبادت می‌کند، یا بتی را عبادت می‌کند، همان زمان می‌توانم به استناد عمل پیامبر آن را اتلاف کنم، اما اگر بُتی دویست سال هست و خیلی هم ارزش پیدا کرده و هیچ کسی هم آن را نمی‌پرستد، اینجا دیگر صدق ماده فساد بر آن نمی‌کند.

بفرمایید ممکن است آینده این عنوان پرستش را پیدا کند، جوابی که می‌دهیم این است که احکام دائر مدار فعلیت است. مثلاً در کتاب الخمس در باب مئونه نمی‌گوئید چیزی که احتمال دارد سی سال دیگر معونه من باشد، بلکه «فعلیت» ملاک است. در روایت تحف العقول که می‌گوید «يأتى منه الفساد» یعنی بالفعل، حالا اگر من بدانم که یک چیزی ده سال دیگر يأتى منه الفساد ، آیا معامله‌اش باطل است؟ شما اگر بدانید خانه‌ای را که می‌فروشید، این خریدار خانه شما را به کسی می‌فروشد که او به دیگری، که آن شخص بعدی می‌خواهد از خانه به عنوان فساد استفاده کند، آیا می‌گویید این معامله امروز شما باطل است؟ خیر.

پس اینکه ایشان می‌فرمایند «وجوب اتلافها هدماً لمادة الفساد» □ «مادة الفساد» این است که بالفعل بخواهد پرستش شود، این را ما قبول داریم و اتلافش در این مورد درست است. اما اگر چیزی که مدتهای مدیدی اصلاً پرستش نمی‌شود و مردم می‌دانند که این لا یضر و لا ینفع است، آیا اینجا باز می‌گوئیم اتلافش واجب است؟!

نقد استاد بر مرحوم خوئی(ره)

سؤال از مرحوم آقای خوئی(ره) این است که مدعا چیست؟ مدعا این است که خرید و فروش صنم حرام است و معامله‌اش هم باطل است. ما قبول داریم از این روایت، اولویت فهمیده می‌شود، سیره را نیز قبول داریم، ایشان می‌فرمایند وجوب اتلاف هم

مویّد آن است.

ما می‌خواهیم اشکال کنیم که وجود اتلاف کلی نیست، وجود اتلاف زمانی است که بالفعل عبادت شود، آن زمانی که بالفعل عبادت نشود وجوب اتلاف ندارد.

یعنی اگر از شما سؤال کنند که يك چیزی پانصد سال پیش بُت بوده و الآن پانصد سال است که دیگر کسی این را نمی‌پرستد، آیا شما می‌گوئید اتلاف این واجب است؟ با توجه به اینکه بالفعل مادة الفساد نیست. این تعلیقه‌ای است که ما بر فرمایش ایشان داریم. امام (رضوان الله علیه) برای این بحث يك دلیلی دارند غیر از ادله‌ای که تا به حال خواندیم، دلیل دیگری هم ایشان در مکاسب محرمه دارند که عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.